

سر آغاز

در نزدیکی رود خروشان **دجله** در کوهستانهایی که امروز در جنوب شرقی **ترکیه** قرار دارد، در سالهای 680 میلادی در یک مانستری دور افتاده یک مانک بنام **جان بارپنکی** بر روی خلاصه تاریخ جهان کار میکرد. وقتی که میخواست درباره زمان خودش بنویسد، او درباره تسخیرهای **عرب** در خاورمیانه که هنوز در خاطره زندگی اش داشت دچار شگفتی شد. او پرسید، چگونه مردانی برهنه و سوارانی بدون زره و سپر توانایی پیروزی بر **پارسیان** و به زیر کشیدن روان مغرور آنها را داشتند؟ برای او تکان دهنده تراز آن این بود که تنها دوران کوتاهی گذشت تا تمام دنیا به دست **عرب** ها داده شد؛ آنها شهرهای قلعه وار را تسلیم خود کردند، از دریا به دریا و از غرب به شرق بر دنیا مسلط شدند. در **مصر**، و از **کریه** تا **کاپادوشیا**، از **یمن** تا **دروازه آلن (در بند)** در **قفقاز**، **ارمنستانی** ها، **سوریه** ای ها، **پارس** ها، و **بیزانترین** ها (**روم شرقی**، **ترکیه**) و **مصریان** و تمام نواحی بین آنها: "دست آنها بروی همه بود" همانطور که پیغمبر گفته بود.¹

برای **جان بارپنکی**، و مانک پرهیزکاری که او بود، جواب روشن بود: این اراده خدا بود. هیچ چیز دیگری نمیتوانست برای این انقلاب فوق العاده و فراگیر از کارهای انسان بحساب بیاید. حالا پس از سیزده قرن، در دنیایی که برای مردمان زیادی دخالت های آسمانی یک توضیح کاملاً قانع کننده برای یک دگرگونی بزرگ تاریخی نیست، این کتاب کوششی است تا به پرسش **جان** انواع دیگری از جوابها را بدهد.

این کتاب به سه جریان اصلی توجه دارد. اولی داستان وقایع تسخیرهای مسلمانها است تا آنجائی که ما میتوانیم آن را دوباره سازی کنیم. شکل کتاب بدون شرم داستان واره است. این داستان چگونگی تعداد کوچکی (نا محتمل است که هیچکدام از ارتش های عرب مسلمان از 20000 نفر بیشتر تشکیل شده بودند و خیلی از آنها از این خیلی کوچکتر بودند) از مردان مصمم و بشدت تحریک شده است که توانستند راه طولانی سخت و ناهمواره پر از دشمنان را ببیمایند، و امپراتوریهها و سرزمین های شاهان را برای حکومت کردن بر سرزمین های آنها تسخیر کنند. این داستان دلآوری و پر جرتی است، همچنین این داستان بیرحمی و ویرانی است. من امیدوارم این کار من، درحالیکه بر گواهی ها درستگر باشد، کوبش مقداری از این وقایع آشوبگرانه را بدهد.

دومین جریان، ساکن شدن **عرب** ها در مناطق تسخیر شده است، در جاهائی که زندگی کردند و چگونگی بهره برداری از منابع فراوانی که بدست آنها افتاده بود. در چرخشی دیگر، این سؤال پیش می آید که چگونه **عربها** مشخصات و فرهنگ خود را در دریائی از مردمان بیگانه و معمولاً دشمن نگهداشتند، و در همان زمان محیطی را فراهم کردند که مردمان فتح شده را تشویق کرد که دین خود را ترک کنند و **مسلمان** بشوند، و در هلال پربار (**عراق**)، **مصر** و **شمال آفریقا** **عربی** را برای زبان محلی خود بپذیرند. درک این جریان ضروری است برای فهمیدن، آفریدن، و نگهبانی هویت **عرب مسلمان** که هنوز برخیلی از سرزمین های فتح شده در این دوران غالب است.

نهایتاً این کتاب همچنین در باره یادواره و ساختن یادواره ها است. ما تقریباً نگارش و یا شرح کاملی هم زمان از وقایع تسخیر **اسلام** را نداریم. تمام گزارش هائی که به ما رسیده است از چندین مرحله ویراستاری و دوباره نویسی و افزایش اطلاعات تازه و در بعضی مواقع ساختگی گذشته اند. تاریخ ورزان دیگر تمایل داشتند که بیشتر این نوشته ها را نادیده بگیرند زیرا گزارش دقیق نوشتاری نبودند، یا چیزیکه واقعاً اتفاق افتاده بود. در واقع، آن بعنوان یادواره اجتماعی بی اندازه جالب است که چگونه **مسلمانان** پیشین گذشته خود را دوباره سازی میکردند و چگونه آمدن **اسلام** را به ناحیه ای که در حال حاضر در آن زندگی میکنند شرح میدهند. بررسی پایه های افسانه اجتماع اولیه **اسلامی** میتواند نظر دنیا را درباره **مسلمان** ها در اولین قرن **اسلامی** بما بگوید.

من اقدام به گزارش تاریخورزانه تسخیرهای **اعراب مسلمان** در خاورمیانه و دنیای گسترده کرده ام همانطور که از مرگ پیغمبر **محمد** در 632 میلادی تا سرنگونی خلفای **امویه** در 750 اتفاق افتاده است. تاریخ آغاز تسخیرها بطور نسبتاً درستی آشکار است. اگرچه ریشه فتوحات در سیاست و اعمال **محمد** در دوران زندگیش جای دارد، بعد از مرگ او بود که ارتش های **مسلمان** شروع به اشغال سرزمین های بیرون از شبه جزیره **عرب** کردند. تاریخ پایان دل خواهی است و برای مثال تسخیرهای بزرگ **سیسیلی** و **کرت** را نادیده گرفته میشود. اما بطور کلی مرزهای دنیای **اسلامی** همانطور که در 750 تثبیت شده بود عمدتاً تغییری نمیکند تا حدود سال 1000 که در **هند** گسترش میابد.

تسخیرهای **عرب** اثر بزرگی به تاریخ انسان گذاشته است و نتایج آن سالهای پر آشوب به دنیایی که همه ما امروز در آن زندگی میکنیم شکل داده است. با اینوجود، درباره هویت **اسلامی** و **عرب** خاورمیانه هیچ چیز اجتناب نا پذیری وجود ندارد. در سال 632، **اسلام** محدود بود به قبایل **عرب** زبان که در **عربستان** و در حاشیه کویری **سوریه** و **عراق** زندگی میکردند. بیشتر جمعیت **سوریه** به زبان های **یونانی** و **آرامیک** سخن میگفتند؛ و آنهایی که در **عراق** بودند **پارسی** و یا **آرامیک** حرف میزدند؛ در **مصر** زبان آنها **یونانی** و **کاپ تیک** بود؛ در **ایران** زبان **پهلوی** بود؛ در **شمال آفریقا** زبان مردم **لاتین**، **یونانی**، و **بربر** بود. هیچکدام از آنها **مسلمان** نبودند. در **مصر** و **شمال آفریقا** سرزمین هائی که حالا ما به روشنی **اسلامی** میدانیم، در

آنها هیچ مسلمانی نبود و هیچکس عربی نمیدانست، و همینطور این حقیقت در ایران و افغانستان وجود داشت. سرعت و بزرگی تحول و تبدیل شگفت آور است؛ در دوران یک قرن بعد از مرگ پیغمبر، تمام این سرزمین ها باضافه اسپانیا، پرتقال، ازبکستان، ترکمنستان، و جنوب پاکستان (سند) توسط نخبگان مسلمان عرب زبان قانون ورزی میشد، و در تمام این نواحی جمعیت محلی آغاز به ترک دین خود و پیوستن به دین جدید کرده بودند.

سرعت تسخیرهای مسلمانان شگفت انگیز است، اما تسخیر سرزمین های گسترده با سرعت زیاد در دوران تاریخ انسان وجود داشته است که از جهت هائی قابل مقایسه هستند. تسخیرهای اسکندر کبیر و چنگیز خان بلافاصله به فکر میابند.

چیزی که تسخیرهای مسلمانان عرب را قابل ملاحظه میکند اثر همیشگی است که آنها بر زبان و دین سرزمین های تسخیر شده گذاشته اند. اسپانیا و پرتقال تنها کشورهائی هستند که در این دوران فتح شدند و گسترش اسلام در آنها معکوس شده است؛ در مقایسه حالا ما فکر میکنیم مصر مرکز فرهنگ عرب و ایران مرکز اسلام مبارزه جو است.

به روشنائی، یک چنین دگرگونی های سریع و وزینی احتیاج به بازپرسی تاریخی دارد، در حالیکه ادبیات در دسترس در باره این موضوع خیلی محدود است. از جهتی این بخاطر محدودیت های گسترده تاریخ حرفه ای است. بنیادی ترین مرجع برای این کار، برای نمونه، تاریخ باستانی کمبریج، که ما را تا کشتن موریس امپراطور بیزانتین در 602 میبرد. تاریخ اسلامی کمبریج، طبیعتاً، با زندگی و موعظه های محمد آغاز میشود. پهنای این شکاف بوسیله روشی که تاریخ در دانشگاه های متعدد آموزش داده و تحقیق میشود بیشتر منعکس میشود: تاریخ کلاسیک و باستانی از تاریخ قرون میانه (وسطی) و اسلامی جدا شده است. این از جهت دیگر بخشی از نتیجه جدائی زبانی است: از یک طرف تاریخورزان تمایل دارند به تقسیم آنهایی که اجزایشان منشأ لاتین و یونانی دارند، و از جهت دیگر آنهایی که عربی و پارسی هستند؛ که من یکی از آنها نیستم و احساس میکنم که در همه آنها بطور برابر قابلیت اتکا و شایستگی دارم.

همچنین طبیعت منابع، تاریخورزان را از کوشش کردن برای دادن یک روند داستانی جسورانه و روشن به این وقایعی که جهان را تکان داده است نا امید میکند. تاریخورزان شاید از تناقض بروی تعبیر و برداشت لذت ببرند، اما وقتی که به تاریخ و تواتر وقایع میرسند همه آرزوی داشتن اطمینان دارند. در داستان تسخیرهای بزرگ عرب، واقعیت ها سؤال های بنیادی هستند، تواتر وقایع در تسخیر سوریه، برای نمونه، و یا تاریخ نبرد قادسیه در عراق، که در باره آنها ما به سادگی نمیتوانیم مطمئن باشیم. در این کتاب من تلاش کرده ام روند داستانی موجهی از وقایع اصلی را بسازم، اما نادرست خواهد بود که ادعا شود این تنها دوباره سازی ممکن است، و یا این واقعیت پنهان شود که من انتخاب ها و قضاوت هائی کرده ام که گاه گاهی همانقدر برپایه احتمالات و ماندگی است که بر پایه شواهد محکم است.

در اینجا همچنین چیزی هست که یک نفر ممکن است، چنانچه بخواهیم کلیشه معاصر را بکار ببریم، بگو علامت وجود فیل در اتاق است: موضوع بسادگی آنچنان بزرگ و آشکار است که دانشورزان بی میل هستند با آن درگیر شوند، و ترجیح میدهند روی طرح های کوچکتر در کناره های اتاق آنجائی که احساس آسایش در انضباط فرهنگستانی خود میکنند کار کنند. شاید غیرممکن باشد، شاید این کوشش احمقانه و بی پروائی باشد، اما این کتاب تلاشی است برای توصیف و بازجویی کردن این کرگدن تاریخی ویژه.

برای انجام دادن آن من برشانه های بزرگان ایستاده ام. این کار بیشرمانه از تحقیقات عالی فرهنگستانی چند دهه گذشته بهره برداری و غارتگری میکند. با خطر کردن به آنچه باید انتخاب کنم، کتابهای این تاریخورزان را متمایز میکنم: کتاب *"تسخیرهای اولیه اسلامی"* از فرد دونرز - *"عراق بعد از تسخیر مسلمانان"* از میک مورونی - *"تاریخ نظامی"* کار والتز کیجیز - *"دیگر شدن به اسلام"* از دیک بولینت - *"نظر نامسلمان ها نسبت به مسلمانان اولیه"* از رابرت هویلند - و *"تاریخمندی"* از لری کانراد و چس رابینسون - من همچنین متکی به کارهای تایخورزان نسل پیشین بوده ام، که هنوز چیزهای زیادی دارند تا بما بیاموزند - مانند *"تسخیرهای عرب در آسیای مرکزی"* از همیلتون گیب - *"ترکستان"* از واسیلی ولادیمیرویچبارتولد - *"تسخیر عرب مصر"* از آلفرد باتلر. دین من به اینها و دیگر فرهنگستانی های زنده یا مرده برای کسانی که به این حوزه آشنا هستند به آسانی آشکار است.

این یک داستان واره تاریخی است، که به شدت به منابع تاریخی داستان واره ای متکی است. در پیشگفتار مفصلاً در باره طبیعت و شکل گیری این داستان ها بحث شده است، اما من باید چند کلمه ای بگویم که چگونه با آنها رفتار کرده ام. داستان واره های تسخیرهای ابتدائی عرب انباشته از اغتشاش و احتمالات کم و معمولاً غیرممکن است که ارزش ظاهری آن پذیرفته شود. نویسندگان جدید به دو راه تمایل نزدیک شدن به اینها را دارند: یا آنها را مردود میدانند چون آنها را نا امیدانه غیر دقیق و سزاوار توجه تاریخورزان جدی نمی دانند؛ یا بعضی از آنها را برای جزئیات مربوطه نام ها، مکان ها، و غیر جدا میکنند. من سعی کرده ام کاری انجام دهم کمی متفاوت: داستان ها را بخوانم و بکار ببرم برای چیزیکه میخواهند بما بگویند؛ با روند کار کنم، اینطور گفته شود، تا بر ضد آن، بر جریان موج روند داستان بلغزم و با آن حرکت کنم. این بدان معنی نیست که منابع گزارش اولیه عرب را بعنوان ثابت دقیق چیزیکه واقعاً اتفاق افتاده است بپذیرم، اما آنها را بعنوان انعکاس قرنهای هفتم و هشتم حافظه اجتماعی اسلامی بپذیرم و آنها را همچنان بکار ببرم.

برای اشاره، یک نکته ویژه بکار بردن سخنرانی‌ها است. گزارش‌های پیشین عربی پر از نگارش گفتگوها و تکه‌های سخنرانی است و من این‌ها را معمولاً مستقیماً ایراد کرده‌ام. این بدان معنی نباید گرفته شود که من معتقد باشم که این کلمه‌ها واقعاً در واقع‌ای که شرح داده می‌شود گفته شده باشد. در هر صورت، دلیل‌های خوبی برای گرفتن این روش (نزدیک شدن) وجود دارد. معمولاً در این منابع سخن‌رانی‌ها وسیله‌هایی هستند که نظر‌های گوناگون در آنها بگونه‌ای شمرده توضیح داده شده‌اند. برای نمونه تعریف شوراها، جنگ به نویسنده اجازه می‌دهد تا در باره مسائل و انتخاب‌هایی که در برابر ارتش‌های مسلمان وجود داشت بحث کند، برای اینکه نشان دهد چرا آنها کاری را که کرده‌اند انجام داده‌اند و بررسی کند راه‌هایی را که آنها نگرفتند (نرفتند). دلیل دوم منعکس کردن طبیعت اسناد عربی است و کرداری درست داشتن با آنها هست، بخصوص برای خواننده‌هایی که در این زمینه‌آشنائی ندارند، و به آن بافت و تنوعی بدهد که در غیر این‌صورت برای خواننده ممکن است یک روند داستانی برهنه و کسل‌کننده‌ای بشود.

این کتاب اقدامی برای گفتن داستان یکی از مهمترین تغییرات در تاریخ جهان است، دگرگونی که نتایج آن وسیعاً به دنیائی که ما در آن امروز زندگی میکنیم اثر گذاشته است. من سعی کردم آنرا قابل دسترس و حتی سرگرم‌کننده برای دانشجویان و همه کتاب‌خوانها بکنم. بدون شک در آینده دانشورزها کارهایی تولید خواهند کرد که پرتو و گسترده‌تر خواهد بود و ظرافت بیشتری خواهد داشت؛ اما اگر این کار برجستگی گسترده‌تری به انعکاس این واقعیه مهم بدهد، به هدف خود رسیده است.

کلمه‌ها و شرایط

توجه نخستین این کتاب متمرکز شده بروی سرزمین‌های مرکزی تسخیر شده اسلامی بوسیله ارتش‌های مسلمانان در قرن‌ی که بدنبال مرگ پیامبر محمد در 632 فرا رسیده است. برای روشن کردن این جریان مهم است که اقدام به تعریف چند کلمه بکنم. در وهله اول کلمه "فتح" تا حدودی جدال برانگیز بنظر نمی‌رسد، دلالت میکند بر فرمانبردار کردن یک گروه توسط گروه دیگر بوسیله بکار گرفتن نیروی نظامی. در واقع، هر چند، چیزها میتواند بیشتر پیچیده بشود. منابع عرب کلمه "فاتح" را برای توصیف گرفتن سرزمین‌های امپراتوری بیزانتین و پارس بکار می‌برند. در عربی ریشه فتح باز کردن را در بر دارد، اما در ادبیات فاتح به روشنی بکار بردن نیروی زور را در بر دارد. فاتح شکل‌های متفاوتی میتواند داشته باشد و داشت. از یک جهت افراطی به معنی غارت بیرحمانه و خشن یک شهر بود، غارت ثروت آن و اعدام خیلی و یا تمام مدافعان آن بود. چپاول استخر در فارس و پیکند در آمو دریا و سیر دریا نمونه‌های روشن آن هستند. اما فتوحات اغلب جریانهائی صلح‌جویانه‌ای بود. مردم شهر و یا کشور با تحمیل شرایطی موافقت میکردند، که معمولاً شامل پرداخت خراج و قول دادن برای عدم کمک به دشمنان مسلمانها بود. با شرایط موافقت میشد زیرا نیروی زور بکار برده میشد و یا تهدید بکار بردن زور میشد. در نهایت دیگر، فتح ممکن بود کمی بیشتر از فرستادن پیام باشد برای پذیرفتن فرمان برداری پیام‌گیرنده. خیلی از مناطق کوهستانی ایران، شمال آفریقا و اسپانیا فتح شدند بدون اینکه یک عرب هرگز به دیدن این مناطق رفته باشد، چه برسد به اینکه در آنجا ساکن شوند و حکومت کنند و مالیات بگیرند. "فتح" معنی متفاوتی داشت برای مردمان مختلف در مکان‌های متفاوت و در زمان‌های متفاوت.

فتح، ساکن شدن، و دیگر شدن

فتوحات ابتدائی مسلمانان بمعنی تحمیل سیاسی و مذهبی یک طبقه خبیگان جدید بود در سرزمین‌های فتح (تسخیر) شده. هر فتح معمولاً با ساکن شدن تعدادی از اعراب دنبال میشد که خیلی از آنها پیشینه بیابان‌گردی داشتند، آنها برای همیشه در سرزمین‌های فتح شده ساکن میشدند و غالباً در شهرهایی که به این منظور به تازگی ساخته شده بودند. در حالیکه فتح و ساکن شدن نسبتاً به سرعت انجام میشد، و در مرکز خاورمیانه با سال 650 نسبتاً کامل شده بود، دیگر شدن مردم تحت حکومت به اسلام جریان آهسته و به درازا کشیده بود، و دیگر شدن اکثریت جمعیت به اسلام تا اواخر قرن دهم و اوایل قرن یازدهم بدرازا کشید. فتح و ساکن شدن یک دهه بدرازا کشید؛ دیگر شدن اکثریت جمعیت 300 سال بدرازا کشید.

اعراب و مسلمان‌ها

کلمه عرب تنها بسادگی مفید است برای معین کردن هر کس که زبان مادری آن عربی بود. در 632 عرب‌ها ساکن شبه جزیره عربی و حاشیه کویر سوریه بودند. در هر صورت همچنانچه فتح پیشروی کرد، مردمان بیشتر و بیشتری به زبان عربی حرف می‌زدند و مردمان زیادی با وجود اینکه خون عربی در رگهایشان نبود به زبان عربی مانند زبان بومی خود حرف می‌زدند. در مناطق زیادی که در آمیختن بین فاتح و فتح شده بسرعت پیش رفت، با پایان اولین قرن اسلامی تفاوت عرب و غیره عرب خیلی نامحسوس شد.

در 632 تقریباً تمام مسلمان‌ها عرب بودند، و در اولین سال‌های فتوحات ما میتوانیم کلمه عرب و مسلمان را بجای یک دیگر بکار ببریم برای تعریف ارتش‌های فاتح (تسخیر‌کنندگان). اما وقتی که ما به اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم میرسیم، در هر صورت، چنین کار بردی نادرست است. عرب‌ها تنها بخشی از ارتش‌هایی بودند که شمال آفریقا، اسپانیا، و آسیای مرکزی را فتح کردند. آنچه این ارتش‌ها را معین میکرد عرب بودن آنها نبود، حتی وقتیکه فرماندهان عرب بودند

و زبان فرمانده عربی بود، بلکه آنها بعنوان ارتش های اسلامی معین میشدند- هویت مذهبی جایگزین هویت عربی آنها شده بود.

اگر تمام مسلماتها عرب نبودند، همینطور تمام عربها مسلمان نبودند. پیش از آمدن اسلام، شمار بزرگی از اعراب به مسیحیت دیگر شده بودند، بخصوص در مناطق کویر سوریه که هم مرز سرزمین بیزانتین بود. بعضی از آنها بعد از فتوحات مسیحی باقی ماندند و شأن آنها برای قاضی های اسلامی قرن هشتم مشکلاتی را بوجود آورد: آیا میباید با آنها مانند مردمان فتح شده رفتار کرد و جزیه از آنها گرفت و یا با آنها مانند عربهای مسلمان رفتار کرد. در بعضی موارد به سازشی رسیدند که آنها تنها مالیات عالم را دادند اما دو برابر عرب های مسلمان.

رومی ها و بیزانتینی ها

تاریخوران عادت کرده اند که در باره امپراتوری بیزانتین سخن بگویند برای توصیف امپراتوری روم شرقی. کلمه آسوده ای هست برای تعیین کردن امپراتوری مسیحی ها در قرنهای هفتم و هشتم که به زبان یونانی حرف میزدند و مینوشتند. همینطور کاملاً با زبان مردم آن زمان بیگانه است. هیچ کس در آن زمان و یا زمانی دیگر خود را در زندگی معمولی بیزانتینی توصیف نمیکرد. آنها میدانستند که رومی هستند و خود را به همین نام مینامیدند، هر چند که آنها تلفظ یونانی رومی را بکار میبردند. همچنین مخالفان مسلمان آنها هم آنها را رومی میدانستند، و همین کلمه اغلب برای نامیدن مسیحی های لاتین ساکن شمال آفریقا و اسپانیا هم بکار برده میشد. علیرغم بدرفتاری که با زبان منابع میکند، با بی میلی، من بطور کلی بکار بردن این زبان دانش ورزی را پذیرفته ام و اشاره به بیزانتینی و بیزانتین امپراتوری همواره خواهم کرد.

خراج و جزیه

فاتحان عرب همواره از مردمان سرزمین های تسخیر شده درخواست پول نقد میکردند. در قرن های بعد، مالیات بر مردم بوسیله وکلای اسلامی به دو دسته قابل تشخیص تقسیم شدند، خراج یا مالیات بر زمین و مالیات بر شخص. در هر صورت در زمان تسخیر ها کلمه ها بیشتر بهم ریخته بود و جزیه شامل هر نوع مالیات و باج بود.

کلیساهای مسیحی

در خاورمیانه در زمان تسخیرها مسلمان ها پنج کلیسای مسیحی اصلی یا فرقه وجود داشت و هرکدام ادعای درستی داشتند. در شمال آفریقا و اسپانیا زبان کلیسا لاتین بود و برای رهبری و توان ورزی دکتترین به روم نگاه میکردند تا کانسانتین پل. شکافی بین این کلیسا و کلیسای ارتودکسی یونانی نبود که بعداً پدیدار میشد، اما فرهنگ کشیشی آنها متفاوت بود. از آن گذشته در آنجا کلیسای ملکی (روبال) ارتودکسی وجود داشت که توسط دولت امپراتوری در کانسانتین پل پشتیبانی میشد. این بنام کلیسای کلسدونین شناخته میشد چون دکتترینی را که دنبال میکرد در طبیعت نا شناخته عیسی بود که در شورای کلسدون در 451 تعیین شده بود، و کلیسای دیوفیزیت، چون آن به دو طبیعتی مسیح معتقد بود یکی انسانی و دیگری آسمانی. در امپراتوری شرقی مخالفت اصلی با این کلیسای تثبیت شده از جمعیت جاگویت منوفیزیت در سوریه و منوفیزیت کاپتیک ها در مصر میشد، که هر دو آنها معتقد به طبیعت واحد و غیر قابل تقسیم مسیح بودند. در سوریه آنها بنام جاگوپیان شناخته میشدند بخاطر ماموری جاگوب بارادس (م 521) که بنیان گذار موثر سلسله مراتب کشیشی منوفیزیت بود. کلیسای نستوریان که بنام بنیان گزارش نستوریاس (م 451) که او بزرگوار کلیسای کانسانتین پل بود پیش از اینکه بخاطر کفر اخراج شود، او با هر دو منوفیزیت و دیو فیزیت مخالف بود. آزار نستوریان بطور عمده آنها را از سرزمین های بیزانتین راند اما در سرزمین های امپراتوری پارسیان افزایش داشتند، به ویژه در عراق که اکثریت جمعیت را نستوریان تشکیل میدادند. و در نهایت فرقه منوتلیت بود که بوسیله امپراتور هراکولیس پشتیبانی میشد. داستان باستانی در اسکاتلند هست در باره غریبه ای که به شهر کوچکی میرسد و از مردی در آن شهر میپرسد چند کلیسای مختلف در این شهر هست، اسکاتلند همانقدر فرقه مختلف داشت که خاور میانه باستانی داشت، اسکاتلندی در جواب گفت، "خوب، ما قبلاً دوتا کلیسا داشتیم اما بعداً ما یک اتحاد داشتیم بنابراین حالا ما سه کلیسا داریم". اصولاً این اتفاقی بود که در دوران هراکولیس افتاد. در تلاشی برای زدن پلی بین منوفیزیت و دیو فیزیت کلیساها در باره طبیعت زنده شدن مسیح، هراکولیس و مشاوران مذهبی او فرمول زیرکانه و سازشکارانه منوتلیتزم را ساختند. اجتناب پذیر نبود که این هیچ طرف را راضی نکرد، و اقدام هراکولیس برای اجرای اجباری این دکتترین در خاور میانه و شمال آفریقا بسادگی نارضایتی بیشتری را تحریک کرد.

یاد داشت ها و کتاب شناسی

در این کتاب من گاه گاهی منابع را ذکر کردم تا از تحمیل زیادی ابزار دانشورزی اجتناب کنم. من خود را به آوردن ذکر منابع اصلی، منشأ بیان مستقیم و بیشتر ادبیات درجه دو مرتبط محدود کرده ام. در مورد دو منبع درجه یک من بیشتر به تاریخ پیامبران و پادشاهان از تبری و فتوحات سرزمین ها از پلادهاری متکی بودم، و من رجوع داده ام به نسخه اصلی لئیدن. خواننده هائی که آرزو دارند به ترجمه انگلیسی رجوع کنند ترجمه متن نسخه اصلی رجوع شده را در زیر نویس خواهند یافت.

کتاب شناسی همچنین محدود شده است. یک کتاب شناسی کامل که شامل ادبیات اواخر دوران باستانی و اوایل اسلام شود به هزاران عنوان خواهد رسید. تمایل من این بوده است که خود را محدود کنم به کارهایی که بیشتر از همه بکار گرفته ام که بنابر ملاحظه من بیشتر از همه مربوط و در دسترس خواننده ای باشد که آرزومند است این موضوع را بیشتر بشکافد. یادداشتی در باره ترجمه و نام ها

حال برای ترجمه عربی به انگلیسی استاندارد و راه های پذیرفتنی وجود دارد. من همه آنها را تماماً بکار نبرده ام. برای غیر عربی دان ها، چندان کمکی نخواهد بود چنانچه بتوانند بین دو حرف (ه، ح) - (س، ص، ث) - (ت، ط) تفاوت قائل بشوند و خواننده ای که عربی میداند در هر صورت از این آگاه خواهد بود. عربی هم حروف صدا دار بلند و هم کوتاه دارد و این را من در بیشتر موارد ذکر کرده ام. برای نمونه، به نظر من کمکی خواهد بود که نام فاتح بزرگ سوریه "خالد بن الولید" که من ترجیح میدهم خالد ابن الولید تلفظ شود تا بگویم خالد بن ال ولید. بسادگی بگویم نام های عربی از سنت های متفاوتی می آیند. بعضی از آنها ریشه در انجیل دارند: ابراهیم از ابراهام، اشاق از اساک، یوسف از جوزف، موسی از موزز، و یحیی از جان. بعضی اسم ها مانند عمر، عمر، عثمان، و علی عربی ناب هستند و هیچ جنبه مذهبی ندارند. همچنین اسم هایی هستند که صاحبان آنها برده (عبد) خدا خوانده میشوند در هر کدام از نام های آن، معمول ترین آنها عبدالله اما همچنین دیگران مانند عبدل ملک (برده شاه)، عبدل رحمان (برده بخشنده). مردان بنام پدرشان خوانده میشوند این فلان. همچنین ما مردانی میبینیم که خوانده میشوند ابن ابی فلان. زن ها به نام دختر فلان و یا مادر فلان. در اوایل اسلام، بیشتر عرب ها نام قبیله خود را یا نسب داشتند مانند تمیمی (از قبیله تمیم) یا ازدی (از قبیله ازد).

دیگته نام مکان ها مشکل دیگری را پیش میآورد. بطور کلی هر جا امکان پذیر بوده است من نام های معمول انگلیسی را آورده ام اگر وجود داشته اند، بنابراین داماسکاس نه دمشق، آلبو نه حلب و غیر. در مواردی مانند نام آذربایجان که برابر جدید آنها وجود دارد، من ترجیح داده ام نام هائی را بکار ببرم که جغرافی جهانی تایمز بکار برده است. در مورد نام های عربی قدیمی و فراموش شده، برای نمونه یارموک یا قادسیه، من آنها را ترجمه کرده ام و دیگته کتاب جغرافی قرن سیزدهم یعقوت مجمع ال بلادین را بکار برده ام.

داستان واره تسخیر تاکید زیادی بروی تقسیم پول و پرداخت مالیات دارد. در ابتدا مسلمانان در مکان های فتح شده سکه هائی که از پیش در جریان بود را بکار بردند، که سکه های در احم نقره ساسانیان قابل تشخیص بود که عرب ها آن را بنام در هم میشناختند. در هم سکه نازک نقره ای بود تقریباً بوزن سه گرم و قطر کمی بیشتر از دو سانتیمتر. با دهه 660، مسلمان ها شروع به زدن این سکه ها کردند تا جای سکه های ساسانیان را بگیرند. سکه های طلای دینار با ارزشتر که سکه های با قطر یک سانتیمتر بودند بر پایه سکه های بیزانتین خلیفه عبدل ملک در (685-705) آغاز به ضرب کرد. از این زمان سکه های اسلامی تماماً خطاطی بود، با نوشتارهای عربی و بدون تصویر. در شمال آفریقا و اسپانیا بعضی از سکه های مسلمان ها با در بر داشتن قاعده مسلمان ها به لاتین ترجمه شده بود.

نگاه کنید به اس بروک، "شمال بین النهرین در قرن هفتم: کتاب پانزدهم جان بار پنکی ریس ملی، تحقیقات اورشالیم در عربی و اسلام 9 (1987): 51-75.¹